

معرفت‌شناسی در جهان اسلام، دو مقطع را سپری کرده است: مقطع اول از کندی تا علامه طباطبایی را در بر می‌گیرد که اندیشمندان آن تنها به مسایل و فصول معرفت‌شناسی پرداخته‌اند، و کتاب جامع و کاملی در این حوزه از سوی آنان به نگارش در نیامده است؛ مقطع دوم به عصر علامه طباطبایی و شاگردان ایشان (نوصدرائیان) باز می‌گردد که برای حوزه معرفت‌شناسی به نوعی استقلال فائند و آثار مستقل معرفت‌شناسی نگاشته‌اند. اما معرفت‌شناسی در غرب، چهار مقطع را طی کرده است: در مقطع اول تنها به مباحث هستی‌شناختی و انسان‌شناختی پرداخته می‌شد و پیش‌فرض‌های ناگفته معرفت‌شناختی مدنظر قرار می‌گرفت؛ در مقطع دوم - یعنی از ظهور سقراط تا رنسانس - به مسایل معرفت‌شناختی به صورت پراکنده پرداخته شده است؛ در مقطع سوم - یعنی از عصر رنسانس تا دوره جدید - تک‌نگاره‌هایی به فصول این دانش اختصاص یافت؛ و در مقطع چهارم - یعنی در قرن نوزدهم و بیستم - نگاه استقلال‌گرایانه به دانش معرفت‌شناختی صورت گرفت.

واژگان کلیدی: معرفت‌شناسی، فلسفه، تاریخ.

xxx

معرفت‌شناسی از نخستین دوران‌های فلسفه، در صحنه فکر و فلسفه مطرح بوده است. خطای حس و نارسایی آن در نمایش واقعیات و اختلاف متفکران در مسایل عقلی و نیز استدلال‌های متناقض آنان، به سوفیست‌ها این امکان را داد که ارزش ادراکات عقلی را انکار کرده و تا انکار واقعیت خارجی پیش روند. پس از آن، مساله شناخت اهمیت بیشتری برای متفکرانی مثل افلاطون و ارسطو و دیگران پیدا کرد. اولین بار ارسطو، اصول منطقی را به عنوان ضابطه درست اندیشیدن تدوین کرد اما پس از مقطعی رشد و شکوفایی فلسفه در یونان، شک‌گرایی آکادمیک^۱ باعث پیشرفت حس‌گرایی و علوم تجربی شد.

با این لحاظ، این علم از عصر یونان باستان مطرح بوده، اما پژوهش‌های مستقل و تفکیک‌شده درباره آن در واقع پس از قرن هفدهم صورت گرفت. نخستین

پژوهش‌های منظم توسط لایب‌نیتز و جان لاک انجام شد و سپس شاخه‌ای مستقل به نام معرفت‌شناسی و جدا از علوم فلسفی به وجود آمد. بار کلی و هیوم، پژوهش‌های لاک را دنبال کردند و تدریجاً تجربه‌گرایی شدت یافت و عقل‌گرایان به اندازه‌ای تضعیف شدند که کانت (متفکر مشهور عقل‌گرا) تحت تاثیر هیوم قرار گرفت. کانت نیز با محدود کردن ارزش ادراکات عقل نظری به علوم تجربی و ریاضی، ضربه سنگینی بر پیکره متافیزیک وارد کرد. بدین ترتیب تاثیر عینی شناخت‌شناسی بر سایر رشته‌های فلسفی و راز انحطاط فلسفه غربی آشکار شد.

اما فلاسفه اسلامی در عین ارج نهادن به روش تجربی در علوم طبیعی، همواره بر ارزش ادراکات عقلی تاکید کرده و هرگز در این اصل دچار اختلاف نشدند. با اثبات موضع عقل در فلسفه اسلامی، نیاز به مسائل شناخت‌شناسی و ضرورت مستقل بودن آن پدید نیامد؛ از این رو، اندیشمندان مسلمان به ذکر برخی مسایل معرفت‌شناسی در ابواب مختلف (البته با دقت و استحکام کافی) بسنده کردند؛ اما پس از بروز مکاتب مختلف فلسفی در غرب و حرکت و نفوذ آن در اندیشه‌های مسلمین، ضرورت تفکیک مباحث معرفت‌شناسی بیشتر خودنمایی کرد. بنابراین دین‌پژوهان اصیل اسلامی در عصر حاضر مباحث معرفت‌شناسی را به‌طور مستقل، مبسوط، دقیق و منظم وارد عرصه تفکر اسلامی کردند؛ که از جمله می‌توان اساتید و صاحب‌نظرانی چون علامه طباطبائی، سید محمد باقر صدر، مطهری، جوادی آملی، حسن زاده آملی، سبحانی، و مصباح یزدی را نام برد.

تاریخچه معرفت‌شناسی

در یک تقسیم‌بندی عمده، تاریخچه معرفت‌شناسی را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد: معرفت‌شناسی در جهان اسلام و معرفت‌شناسی در جهان غرب.

معرفت‌شناسی در جهان اسلام

در طول تاریخ تفکر اسلامی اندیشمندان و فلاسفه اسلامی به علم و معرفت و ابعاد آن اهتمام ویژه‌ای داشتند و در آثار خود این اهمیت را منعکس ساخته‌اند. آنان در هر مقطعی که مباحث معرفت‌شناختی را لازم و مورد نیاز دانسته‌اند، با ظرافت و دقت به طرح آن (به‌طورمستقل یا در لابه‌لای دیگر مطالب) پرداخته‌اند. تاریخ معرفت‌شناسی در جهان اسلام را می‌توان به دو مقطع تقسیم کرد:

۱: مقطع اول: از کندی تا علامه طباطبایی؛

۲: مقطع دوم: عصر علامه طباطبایی و حکمت نو صدررایی.

مقطع اول (از کندی تا علامه طباطبایی)

کندی (فیلسوف العرب) (۱۸۵ - ۲۶۰ ه. ق.)

کندی در زمینه معرفت‌شناسی حس، عقل و وحی را سه راه رسیدن به معرفت دانسته و معرفت وحیانی را متقن‌ترین آنها ذکر می‌کند. وی برای عقل معارفی ضروری اما غیرفطری قابل است و حقیقت اشیاء را با عقل - نه با حواس - قابل درک (فهم) می‌داند. کندی توانایی عقل را در رسیدن به واقع امری مسلم می‌داند. (درباره آراء و آثار کندی ر. ک: میر شریف، تاریخ فلسفه در اسلام، ج ۱، صص ۶۰۸-۵۹۳؛ رساله فی التعقل، ص ۱ و ۲؛ فلسفه الکندی، ج ۱، ص ۶۰۸)

فارابی (معلم ثانی) (۲۵۶ - ۳۳۹ ه. ق.)

فارابی از بزرگترین و سرآمدترین فیلسوفان مسلمان به شمار می‌رود. وی در سال ۲۵۶ هجری قمری متولد شد و در سال ۳۳۹ هجری وفات یافت. از شواهد برمی‌آید که وی یک دانشمند بزرگ شیعی بوده است و به‌همین خاطر مورد حمایت سلسله شیعی حمدانیان و به‌ویژه سیف‌الدوله قرار گرفت. این حمایت زمانی معنی پیدا می‌کند که در حکمت نبوی فارابی، آنچه با حکمت نبوی مبتنی بر تعلیمات امامان شیعی مشترک است، مورد توجه قرار گیرد.

او نخستین فیلسوفی است که دین را در عرصه‌های گوناگونش، فلسفی کرده و اولین کسی است که منطق یونانی را کامل و منظم به جهان اسلام تقدیم نمود؛ چنان که ابن سینا فهم خود را از مابعدالطبیعه ارسطو مدیون فارابی می‌داند. فارابی در نگارش ایجاز، صراحت و دقت بالایی دارد. وی همانگونه که در تصوّراتش ژرف‌اندیش است، تعابیر را نیز با بصیرت تمام برمی‌گزیند. (شریف، تاریخ فلسفه در اسلام، ج ۱، ص ۶۴۲-۶۳۹) وی علم را به معنای مطلق آگاهی می‌گیرد و مراتب سه‌گانه حس، خیال و عقل را برای آن قایل است. او عقل را به عقل نظری و عقل عملی و عقل نظری را به مادی، بالملکه و مستفاد تقسیم می‌کند. (شریف، تاریخ فلسفه در اسلام، ج ۱، ص ۶۴۳).

معلم ثانی، حس و عقل را دو ابزار دارای ارزش شناخت دانسته و متعلق حس را جزئیات (اعم از مادی و مجرد) و متعلق عقل را درک کلیات می‌داند. (فارابی، الجمع بین رای الحکیمین، ص ۹۸ و ۹۹). در حالی که کندی، درک مادیات را با حس و درک مجردات را با عقل می‌داند.

فارابی معتقد است زیربنای معرفت، بدیهیات اولیه‌اند. (فارابی، التنبیه علی سبیل السعاده، ص ۵۲، ۸۱، ۸۲). و مانند کندی بدیهیات اولیه را، دو اصل علیت و استحاله اجتماع نقیضین می‌داند. او مانند ارسطو مفهوم کلی را می‌پذیرد و می‌گوید: کلی قابل حمل بر کثیرین است. (فارابی، المنطق عند الفارابی، ج ۱، ص ۷۵)

فصوص الحکم، الجمع بین رای الحکیمین، منطقیات، احصاء العلوم، التنبیه علی سبیل السعاده، آراء اهل المدینه الفاضله، رساله فی ما ینبغی ان یتقدم قبل الفلسفه، تحقیق غرض ارسطاطالیس فی مابعدالطبیعه و ... از آثار فارابی هستند. (شریف، تاریخ فلسفه در اسلام، ج ۱، ص ۶۰۸-

(۵۹۳)

ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا، ملقب به حجة الحق، در صفر ۳۷۰ هجری قمری در افشنه (حوالی بخارا) متولد شد و در ۴۲۸ هجری در همدان چشم از جهان فرو بست. او در آثار خود به تعریف ادراک و معرفت پرداخته و بدان اهمیت داده است. ادراک به اعتقاد او متمثل شدن شیء است نزد مدرک؛ که یا تمثّل حقیقت شیء است و یا تمثّل صورت آن. وی تعریفهای متعددی از شناخت و معرفت ارائه نموده اقسام معرفت را پس از تقسیم فارابی به صورتی زیبا مطرح کرده است و ابزار ادراک را حسّ و عقل می‌داند و معتقد است معارف کلی و معقولات مسبوق به حس هستند. او در ابتدای معارف بشری بر بدیهیات اولیه (استحاله اجتماع نقیضین و علیت) مبحث علم به نفس را می‌افزاید، نیز بحث‌های مهمی را در باب وجود ذهنی مطرح کرده و هستی‌شناسی علم را جامع‌تر از فلاسفه پیش از خود بررسی نموده است.

ابن سینا فلسفه نظری را با منطق آغاز می‌کند؛ زیرا منطق از علوم نظری ابزاری است. او در ابتدا علم را همانند فارابی به تصور و تصدیق تقسیم می‌کند؛ که بر این اساس، منطق به دو بخش کلان تصوّرات و تصدیقات تقسیم می‌شود. وی همچنین هر یک از تصوّر و تصدیق را به مکتسب و غیر مکتسب تقسیم می‌کند. (ابن سینا، *الاشارات و التنبیها*، ج ۱، ص ۲۱۲ و ۲۱۵ و نجاه، ص ۶۴ و ۶۵)

تمامی آثار شیخ‌الرئیس در بردارنده نکات معرفت‌شناختی هستند. *اشارات* کتابی است متقن که مباحث معرفت‌شناختی فراوانی در بردارد. ظاهراً این کتاب آخرین اثر مکتوب شیخ‌الرئیس است. البته این مباحث، بیشتر در بخش منطقیات مطرح شده‌اند. نجاه نیز شامل سه بخش الاهیات، طبیعیات و منطق می‌باشد که بخش منطق آن از مطالب معرفت‌شناختی بیشتری برخوردار است. اما در کتاب *تعلیقات*، مباحث علم حصولی و حضوری نیز مطرح شده است. (ابن سینا، *الاشارات و التنبیها*، ج ۱، ص ۲۱۲ و ۲۱۵ و نجاه، ص ۶۴ و ۶۵)

غزالی (۴۵۰-۵۰۵.ق)

غزالی در رساله *المتقذ من الضلال* به سرگذشت خود پرداخته و ماجرای گرفتاری در شك و کیفیت رهایی خویش از این وضعیت را بیان می‌کند. (غزالی، *المتقذ من الضلال*، ص ۲۲) او در برخی کتب، تاکید دارد که باید علم حقیقی و یقینی به دست آورد. علم یقینی، علمی است که حقیقت معلوم را بر ما منکشف سازد؛ کشفی که نخست، شکی برای ما باقی نگذارد و دیگر آن‌که، امکان خطا در آن نباشد. مراحل معرفت در نظر غزالی، حس، خیال، عقل و علم نبوت هستند. (غزالی، *محك النظر*، ص ۱۱۶، ۱۰۴، ۱۰۳، ۷۴؛ *معیار العلم*، ص ۶۶، ۶۷؛ *تهافت الفلاسفه*، ص ۱۹۵ و ۱۹۷) و مبانی معرفت یقینی عبارتند از: اولیات، مشاهدات باطنی، محسوسات ظاهری، تجربیات و وهمیات. او یقین را اعم از یقین منطقی و یقین عقلانی دانسته، لذا برخی از آنها را خطاپذیر می‌شمارد؛ بدین معنی که یقین عقلانی را به ارمغان نمی‌آورند. غزالی بدیهیات را زیربنای معرفت می‌داند. (ابراهیمی دینانی، ص ۳۴)

غزالی معتقد است که حس در ادراک متعلقات خویش، محتاج عقل است و مستقل نیست و عقل نیز برای ادراک حقایق اشیاء، محتاج رفع حجاب‌ها و غشاوات وهم و خیال است؛ بنابراین به نبوت (وحی) نیاز دارد.

ابن رشد (۵۲۰-۵۹۵.ق)

با این که ابن رشد یک شخصیت فلسفی است اما به مسائل معرفت‌شناختی نیز توجه داشته است. مسایلی همچون ابزار معرفت (حس، عقل و مراتب آن)، انواع قیاس، انواع تصدیقات، مباحثی درباره علم الاهی، طبیعت فهم بشری و مبادی و راههای حصول معرفت انسان به اشیاء، در آثار او مورد عنایت است. (عبدالمهیمن، ص ۴۰)

نفس و ادراک آن، حس، ادراکات حسی و نیز وظایف عقل مورد توجه و بررسی ابن رشد قرار گرفته است. (زیدان، ص ۲۱۰)

شیخ اشراق (۵۴۹-۵۸۷.ق)

دیدگاه‌های معرفت‌شناختی سهروردی از مجموعه مصنفات وی قابل اصطیاد است. شیخ اشراق بر حس و عقل و بیشتر از همه بر شهود تاکید دارد. او حس را به ظاهری و باطنی تقسیم می‌کند. وی مبحث تقسیم علم به حصولی و حضوری را بیش از دیگران پرورش و توسعه داد. شیخ اشراق علم به نفس، علم به احساسات نفس، علم به علت هستی‌بخش و حتی علم معلول را از مصادیق علم حضوری برمی‌شمارد. ابداع نظام فلسفی جدید ملاصدرا و تنظیم و ترتیب‌دادن به آن نظام توسط علامه طباطبایی، در واقع مرهون اهتمام سهروردی به مبحث علم حضوری است. سهروردی به معقولات اولی و ثانیه نیز توجه داشت. او معتقد بود برای داشتن یک نظام فلسفی باید زهد و اشراق را با روش عقلی تلفیق کرد و برای انتقال شهودات باطنی به دیگران باید از روش عقلانی استفاده نموده و آن را در یک نظام عقلانی عرضه کرد. (شیخ اشراق، مجموعه مصنفات، ج ۱، ص ۴۸۴، ۷۲، ۶۷ و ۴۸۷؛ ج ۲، ص ۲۰۴، ۲، ۳؛ ج ۳، ص ۳۵۲، ۱۳۱، ۱۳۰، ۲۹، ۲۷، ۴۳۰، ۳۵۳)

فخر رازی (۵۴۳-۵۶۶.ق)

ابوعبدالله محمد بن عمر بن حسین تمیمی بکری طبرستانی رازی ملقب به فخرالدین و معروف به ابن خطیب و خطیب ری در ۵۴۳ ق در ری تولد یافت. نخستین معلم او، پدرش ضیاءالدین بود. رازی فلسفه را از محمد البغوی و مجدالدین الجیلی فرا گرفت و کلام را نزد کمال‌الدین سمنانی خواند. وی پس از سفرهایی به خوارزم، ماوراءالنهر و غزنه سرانجام در هرات اقامت گزید و در ۶۰۶ ق به دیار باقی شتافت. نوشته‌های فراوانی برای او گزارش شده که از تبخر او در علوم گوناگون حکایت دارند. تفسیر کبیر (مفاتیح الغیب)، المعالم فی اصول الفقه، المحرر در نحو و لغت، شرح

قانون ابن سینا و المنطق در فلسفه نمونه‌هایی از آثار مکتوب او هستند. وی معاصر شیخ اشراق بوده است.

در تمام آثار رازی نکات معرفت‌شناختی موجود است. ابزار معرفت، حس باطن، عقل و مراتب عقل، راههای جلوگیری از خطای حس به کمک عقل (رازی، شرح عیون الحکمه، ج ۳، ص ۲۴۳ و المباحث المشرقیه، ج ۲، ص ۳۲۳ و ۳۳۱). و نیز راه جلوگیری از خطای عقل به کمک بدیهیات، بدیهیات اولیه به عنوان منشا معارف (رازی، المباحث المشرقیه، ج ۱، ص ۳۴۵ و ۳۵۳؛ تفسیر کبیر، ج ۵، ص ۵۰۰)، همچنین تصورات بدیهی، تصدیقات بدیهی و... در آثار فخر رازی به صورت جامع بحث و بررسی شده‌اند. او حتی گاه عنوان مستقلی برای مباحث معرفت‌شناختی اختصاص داده است. ذهن و هوش فوق‌العاده رازی باعث ایراد اشکالات فراوان به علوم بوده است. روش کلامی او - همچون غزالی - فلسفه کلامی ۲ (شریف، ج ۲، ص ۹۴-۸۱) بوده است.

خواجه نصیرالدین طوسی (۵۹۷-۶۷۲.ق.)

خواجه بیش از سیصد اثر دارد که دین‌شناسی آنها به چهار گروه تقسیم می‌شود: گروه نخست: آثار شامل مباحث الهیات و فلسفه اولی، نظیر تجرید الاعتقاد؛ گروه دوم: آثار مربوط به امّهات مسایل الهیات و اقوال فرق و مذاهب، نظیر قواعد العقائد؛ گروه سوم: آثاری که مشتمل بر مباحثی خلاصه حول اصول دین و قواعد امامیه است، از جمله المقنع فی اول الواجبات؛ گروه چهارم: آثاری که بحث ویژه‌ای را در آن نگاشته، مثل رساله الامامیه یا رساله فی الجبر والاختیار. (ربّانی گلپایگانی، ج ۱، ص ۱۸)

نصیرالدین طوسی بحث انواع ادراکات، احساس، خیال، عقل، وهم، تقسیم حس به ظاهر و باطن، خطای حس و راه جلوگیری از آن با عقل، بدیهیات، معقول ثانی منطقی و فلسفی (حلی، ص ۶۷، ۶۵، ۷۲)، فطریات (طوسی، شرح الاشارات و التنبیها،

ج ۲، ص ۳۲۳؛ نقدالمحصل، ص ۵۲۲) و... را در آثار خود بررسی کرده است. تجریدالمنطق، اساس الاقتباس، تلخیص المحصل و شرح اشارات ابن سینا کتبی هستند که نکات معرفت‌شناختی فراوانی در بردارند. او همچنین در تجریدالاعتقاد که کتابی کلامی است، به دو جنبه هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی علم پرداخته است.

صدرالمتألهین شیرازی (۹۷۹-۱۰۵۰ ه.ق)

صدرالمتألهین، بنیانگذار حکمت متعالیه و فیلسوفی جامع‌تر از متفکران پیش از خود بوده است. در مباحث و آثار متعلق به او موضوعات معرفت‌شناختی به‌طور عمیق و گاه به صورت فصل مستقل و گاه به صورت اثر مستقل مورد توجه و بررسی قرار گرفته است. وی تعریف ادراک، اقسام ادراک، ضرورت وجود بدیهیات، انواع بدیهیات، انواع محسوسات، انواع معقولات، درجات یقین و... را به‌طور دقیق مطرح کرده است. (شیرازی، مظاهرالالهیه، ص ۲۶؛ اسفارالاربعه، ج ۳، ص ۲۷۸) اسفاراربعه (حکمت متعالیه)، المظاهرالالهیه، المبدأ و المعاد، مفاتیح‌الغیب، شرح الهدایة‌الاثیریة، رساله‌التصور و التصدیق (اثری مستقل در مساله‌ای از معرفت‌شناسی)، الشواهدالریویة، منطق‌نویز و... - بالغ بر چهل اثر - برای او گزارش شده‌اند. (شیرازی، رسالتان فی‌التصور و التصدیق، ص ۵) او برخلاف فارابی، ابن‌سینا، خواجه‌نصیر و دیگر فلاسفه‌ای که حتی به پزشکی، نجوم و نیز ریاضیات نظری و عملی می‌پرداختند، فقط فلسفه و وحی را هدف تفکرات و تلاشهای علمی خود قرار داد (خامنه‌ای، ص ۳۰۰) و با تسلط کامل بر دو مکتب اشراق و مشاء، حکمت متعالیه را بنا نهاد. صدرالمتألهین به پیروی از شیخ اشراق، علم را به دو قسم حصولی و حضوری تقسیم می‌کند. علم حضوری شامل علم علّت مجرد به معلول خود و علم معلول مجرد به علّت مجرد می‌شود و او ادراک را نوعی حرکت از قوه به فعل و صعود مرتبه وجودی به مرتبه بالاتر برای عالم می‌داند.

حاج مآهادی سبزواری

پس از مآصدرا شارحان وی مانند حاج مآهادی سبزواری، مآ علی نوری و دیگران، نیز به بحثهای معرفت‌شناختی در آثار خود پرداختند. این حکیم بزرگوار در پیروی از مآصدرا، در شرح منظومه، مجموعه رسائل، اسرارالحکم و حاشیه‌های اسفار، مباحث عمیق معرفت‌شناختی را مطرح نمود و مبحث مطابقت بدیهیات با واقع را به‌صورت ویژه مورد توجه قرار داده است. (سبزواری، شرح منظومه، ص ۱۴۲، ۸)

مقطع دوم (عصر علامه طباطبایی و حکمت نوصدرایی)

در مقطع اول، ملاحظه شد که متفکران مسلمان مباحث معرفت‌شناختی را یا به طور ضمنی و یا پراکنده و گاه به صورت مستقل و مساله‌محور، بررسی کرده‌اند. اما در مقطع دوم، معرفت‌شناسی، رشد و توسعه چشمگیری یافت و کاملاً مستقل و با نظم بیشتری در آثار بزرگان مطرح گردید. تعریف معرفت، اقسام معرفت (تصورات، تصدیقات، علم حضوری - که به نظر ایشان مرجع همه علوم است (طباطبایی، نهاییه الحکمه، ص ۲۳۷-۲۴۰؛ اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۱، ص ۲۷ و ۳۶ و ۳۷ و ۴۱ و ۶۰ - علم حصولی)، ویژگی‌های هر کدام از اقسام یادشده و نیز امکان معرفت، ابزار معرفت، ارزش معرفت، مراحل معرفت و... در آثار علمای معاصر و به‌ویژه در آثار علامه طباطبایی مورد بررسی قرار گرفته است. علامه طباطبایی در اصول فلسفه و روش رئالیسم، بدایه الحکمه و نهاییه الحکمه، المیزان و حاشیه‌های خود بر اسفار این مطالب را بیان کرده است.

پس از علامه، مطهری با جدیت و دقت خاص، مباحث یادشده را مدنظر قرار داد و در کتب مستقلی چون مساله شناخت، وحی و نبوت، فطرت، و نیز در پاورقی‌هایش بر اصول فلسفه و روش رئالیسم و همچنین در شرح مبسوط منظومه به آنها پرداخت. وی در پرداختن به مباحث معرفت‌شناختی در عصر خود سرآمد بود.

ایشان، علم را به حضور تعریف نمود و آن را همچون فلاسفه قبلی به تصور و تصدیق تقسیم کرده و در آن باره به خوبی بحث نمود. مطهری اقسام مفاهیم را ماهوی، فلسفی و منطقی دانست؛ راه دستیابی به مفاهیم فلسفی را علم حضوری معرفی کرد و مبدا علوم بشری را بدیهیات اولیه شمرد و اعلام کرد انکار آنها مستلزم شک در همه چیز خواهد بود. در لابه لای آثار ایشان می توان مباحث معرفت شناختی متنوعی را سراغ گرفت.

پس از شهید مطهری نیز همین امر از طرف اندیشمندانی چون سید محمد باقر صدر در کتاب *فلسفتنا و الاسس المنطقیة للاستقراء* مورد توجه قرار گرفت.

از معاصران، استاد مصباح یزدی در کتاب *آموزش فلسفه* ده درس را به معرفت شناسی اختصاص داده و با توجه به نظرات برخی متفکران غربی مانند کانت، جان لاک، هیوم و... افکار مکاتبی مانند پوزیتیویسم، آمپریسم و... را نقد و بررسی کرده است. وی همچنین با استفاده از میراث گذشتگان و فلسفه اسلامی به مباحث معرفت شناختی اخلاق و حقوق نیز می پردازد.

علامه محمد تقی جعفری در *شرح نهج البلاغه* (نیمی از جلد هفتم، تمامی جلد هشتم و نیمی از جلد نهم) و نیز در کتاب *شناخت از دیدگاه علمی و از دیدگاه قرآن* به مسایل مربوط به معرفت شناسی پرداخته است. استاد سبحانی در کتاب *نظریه المعرفة و شناخت در فلسفه اسلامی*، و نیز استاد جوادی آملی در کتاب *معرفت شناسی در قرآن* مباحث معرفت شناسی را مطرح کرده اند. وی در این کتاب بحث هایی پیرامون هستی شناسی علم نیز به میان آورده است، همچنین مباحث مربوط به تجرّد ادراک و وجود ذهنی را به صورت گسترده مورد بحث قرار می دهد.

معرفت شناسی در غرب

با یک نظر می‌توان گفت تاریخ فلسفه جدید غرب، تاریخ معرفت‌شناسی غرب است؛ زیرا توجه به این مسائل جنبه غالب را در تفکرات مغرب زمین داشته و هم‌اکنون نیز این روند، روبه‌رشد و توسعه است. البته نکاتی در این زمینه هست که در بخش مربوط به مقایسه معرفت‌شناسی اسلامی و غربی ذکر خواهد شد. تاریخ معرفت‌شناسی به تناسب تطورات آن در غرب به چهار مقطع تقسیم می‌شود:

۱. مقطع اول: قرن ششم پیش از میلاد تا عصر سفسطائیان؛
۲. مقطع دوم: از ظهور سقراط تا رنسانس؛
۳. مقطع سوم: از رنسانس تا قرن نوزدهم؛
۴. مقطع چهارم: فلسفه‌های معاصر در قرن نوزدهم و بیستم. ۳

مقطع اول (از قرن ششم پیش از میلاد تا عصر سفسطائیان)

در این مقطع به معرفت‌شناسی در فصل یا کتاب مستقلی پرداخته‌اند، اما پیش‌فرض‌های ناگفته معرفت‌شناختی در لابه‌لای آراء و آثار آنان وجود دارد و به همین مقدار بسنده شده است؛ اما بیشتر مباحث مربوط به هستی‌شناسی، در این دوره بر اصول معرفت‌شناسی مبتنی است. به‌عنوان نمونه: طالس ملطی، آناکسیمندر، هراکلیتوس و فیثاغورث معتقد بودند:

الف. عالم ماده دارای کثرت است؛

ب. این کثرت به وحدت (ماده‌المواد عالم) باز می‌گردد.

در این جمله‌ها دو پیش‌فرض پنهان است:

۱. در جهان واقعیت‌هایی وجود دارد که ما قادر به شناخت آنها هستیم و قوای

ادراک بشر توان درک و شناخت پدیده‌های خارج را دارد؛

۲. انسان با حواس ظاهری می‌تواند کثرت را درک کند، اما ماده‌المواد (واحد) با حواس ظاهری قابل درک نیست و فقط از راه ادراک عقلی به دست می‌آید. پس ادراک کثرت مواد به وسیله حواس، اما ادراک وحدت مواد تنها به وسیله قوای عقلانی امکان‌پذیر است.

نمونه دیگر: اختلاف نظر هراکلیتوس با پارمنیدس و زنون الیایی در خصوص سکون یا حرکت عالم، ناشی از این پیش‌فرض معرفتی است که حواس در ادراک دچار خطا می‌شوند و باید برای جبران این مشکل از عقل یاری جست. هراکلیتوس سخت طرفدار تغییر، حرکت جریان و عدم ثبات عالم و ضرورت آن و پارمنیدس مدعی ثبات عالم و وجود منهای صیوروت بودند و هر کدام ثبات یا تغییر را زائیده خطای حواس می‌دانستند. (کاپلستون، ج ۱، ص ۶۵)

مقطع دوم (از سقراط تا رنسانس)

در این دوره نیز کتاب یا فصل مستقلی برای معرفت‌شناسی وجود ندارد؛ اما مسایل معرفت‌شناختی به صورت پراکنده مورد بحث بوده است. در این مقطع، برخی مانند پروتاگوارس، گرگیاس و هیپیس صریحاً و به‌طور مستقیم وارد مباحث معرفت‌شناختی شدند؛ برخی مباحثات انجام‌یافته بین منکران شناخت و طرفداران آن اکنون در دسترس است.

این مقطع خود به سه مرحله زیر قابل تقسیم است:

مرحله اول

پس از سوفسطائیان، سقراط، افلاطون و ارسطو ۴ مباحث مربوط به معرفت‌شناسی را دنبال کردند. بیشتر آنها این دغدغه را داشتند که پاسخگوی شکاکان و نسبی‌گرایان باشند؛ سقراط در برابر سوفسطائیان ایستاد و با نقد تفکرات آنان با روش استقراء و تعریف سعی در رسیدن به حقایق اشیاء کرد؛ وی نظام معرفت‌شناسی و فلسفی ارائه

نکرد (کاپلستون، ج ۱، ص ۱۲۶ و ۱۲۷) اما افلاطون مباحث نامنظم معرفت‌شناختی و فلسفی قبل از خود را منظم ساخت و یک نظام معرفتی و فلسفی پی‌ریزی کرد (کاپلستون، ج ۱، ص ۱۷۶-۱۷۵) در کتابهای ارسطو از جمله در مابعدالطبیعه و بخشی از کتاب نفس و... برای اولین بار بدیهیات مطرح می‌شود. پیش از وی افلاطون در رساله‌های متعددی از مجموعه آثار خود، به بحثهای معرفت‌شناختی در نقد سوفسطائیان و نسبی‌گرایان پرداخته است. عمده کار ارسطو، توصیف علم و پیش‌فرض‌های آن بود. او شناخت عقلانی را بالاتر از شناخت حس می‌دانست و در هر علمی به مبادی و اصول اولیه‌ای معتقد بود که بی‌نیاز از تعریف و اثبات هستند و اصل عدم تناقض را از این دسته می‌دانست. این مرحله که تقریباً مقارن قرون وسطی و قبل از آن است، علی‌رغم آن که در مقطع دوم قرار می‌گیرد، تفاوتها و ویژگیهای خاص خود را دارد.

مرحله دوم

این مرحله که به دوران هلنیزم مشهور است، به نام دوران فترت بین دو دوره یونان باستان و قرون وسطی نامیده شده است. در این دوره که هشت قرن به طول انجامید، مکاتب کلیون، رواقیون و اپیکوریان ظهور کردند. (خندان، ص ۲۹) رواقیون شهود را ملاک صدق می‌دانستند و معرفت را بر حس درون مبتنی می‌کردند؛ گرچه اصالت عقل را نیز به نوعی می‌پذیرفتند (کاپلستون، ج ۱، ص ۴۴۴-۴۴۳) اپیکور، پایه معرفت را حس می‌دانست و لذا ریاضیات را بی‌اعتبار می‌شمرد و خطای حواس را انکار می‌کرد و خطا را در حکم و تطبیق می‌دانست. (کاپلستون، ج ۱، ص ۲۶۲) در این مرحله بحث‌های معرفت‌شناختی به صورت پراکنده و اندک مطرح بود. این مرحله بیشتر به مقطع اول شباهت دارد؛ زیرا بیشتر دغدغه‌های این دوران انسان شناسانه و نه هستی‌شناسانه بود.

پرسش اصلی در این دوره این بود که انسان کیست؟ ارزشهای غایی وی چیست؟ آیا باید اصالت لذت را پذیرفت؟ و... بنابراین در نقل‌های مورخان فلسفه از این مکاتب، مسائل معرفت‌شناختی به‌ندرت یافت می‌شود. البته شکی نیست که بحثهای انسان‌شناسانه ایشان دارای پیش‌فرضهای معرفت‌شناسانه بوده است؛ اما در خصوص معرفت‌شناسی بحث مستقلی صورت نگرفته است. دلیل تبدیل بحث‌های هستی‌شناسانه به انسان‌شناسانه، این است که بیشتر آنان میانه خوبی با ارسطو و افلاطون نداشتند، لذا شاگردان افلاطون به دفاع از وی می‌پرداختند، اما شاگردان این گروه مخالف افلاطون بودند؛ تا این که آکادمی افلاطون به دست مخالفان و دشمنان وی افتاد. همین امر در خصوص ارسطو نیز رخ داد و عملاً بحث‌های هستی‌شناسانه منزوی شد و بحث‌های انسان‌شناسانه جای آنها را گرفت و ریاضت‌های عملی (شبهه به تصوف‌های هندوها و بوداییان) رواج یافت.

مرحله سوم

در اواخر قرن چهارم، شکاکیت جدیدی (شکاکیت آکادمیک) نضج یافت و به‌همین سبب، دوباره فیلسوفانی در برابر شکاکان ظهور کرده و در صدد پاسخگویی به آنان برآمدند. این، مرحله سوم از مقطع دوم تاریخ معرفت‌شناسی در غرب است. در این دوره، نوافلاطونیان و نوارسطویان ظهور کرده و با استفاده از فلسفه افلاطون و ارسطو به شکاکان جدید پاسخ گفتند.

کسانی همچون فلوطین و آگوستین قدیس که علم به نفس را مضمول هیچ یک از ادله و شبهات نمی‌دانستند، مباحث معرفت‌شناختی و فلسفی خود را از نفس خود شروع می‌کردند و حقیقت را در درون آدمی می‌دیدند. (یاسپرس، ص ۲۸-۲۹) آگوستین بر علم به نفس تاکید می‌ورزید و به بسیاری از شبهات شکاکان از این راه پاسخ می‌داد. آنسلم قدیس که نوافلاطونی و توماس آکویناس که نوارسطویی بوده‌اند نیز در همین مرحله قرار دارند. این فلاسفه نیز کتاب مستقلی در باب

معرفت‌شناسی نوشته‌اند اما مسایلی از این قبیل را به‌طور مستقل بررسی کرده‌اند. مثلاً فلوطین ادراک را به سه مرحله حس، عقل و وهم، و بالاتر از اندیشه (یعنی مرحله شهود) تقسیم می‌کند (فخری، ص ۲۴۰-۲۳۷) توماس آکویناس از فلاسفه اسلامی تاثیر می‌پذیرد زیرا در آن زمان (قرن ۱۳ م) عملاً فلسفه اسلامی از اندلس منتشر شده بود. او به تبع ایشان مراحل ادراک را به حس، خیال و عقل تقسیم کرد.

مقطع سوم (از رنسانس تا قرن نوزدهم)

در این دوره، کتاب مستقل و جامع و کاملی به حوزه معرفت‌شناسی اختصاص نیافته است؛ اما مسایل معرفت‌شناختی در فصول مستقلی مورد بحث قرار می‌گیرد و یا کتبی در فصل خاص و به صورت تک‌نگاره در این زمینه به عرصه وارد می‌شوند. این دوره با فرانسیس بیکن آغاز می‌شود و تا قرن بیستم ادامه دارد و در آن بحث‌های مهم معرفت‌شناختی شکل می‌گیرد.

از تجربه‌گرایان این دوره (عصر جدید فلسفه غرب) می‌توان به بیکن (۱۶۲۵-۱۵۶۰)، هابز (۱۶۷۹-۱۵۸۸)، بارکلی (۱۷۵۴-۱۶۸۵)، هیوم (۱۷۷۶-۱۷۱۱) و لاک (۱۷۰۴ - ۱۶۳۳) اشاره کرد. در میان عقل‌گرایان این دوره نیز دکارت (۱۶۵۰-۱۵۹۶)، اسپینوزا (۱۶۷۷-۱۶۳۳)، لایبنیتز (۱۷۱۶-۱۶۴۱)، هگل (۱۸۳۱-۱۷۷۰) و کانت (۱۸۰۴-۱۷۲۴) مطرح هستند.

بیکن بیش‌ازهرچیز بر استقراء تاکید داشت. او در کتاب *ارغنون*، منطق جدیدی در معرفت‌شناسی عرضه کرد. گرچه همه این کتاب در مسایل مربوط به معرفت‌شناسی است؛ اما تمام مسایل این علم را دربرنگرفته است.

بارکلی، رساله‌های مستقلی در زمینه معرفت‌شناسی نوشت. او عالم جسمانی را انکار کرد و معتقد بود وراء نفس و خدا چیز دیگری وجود ندارد. او منکر مفاهیم

کلی بود. می توان گفت او روش خود را با تاکید بر مسلک افلاطون و فیثاغورس (البته با تایید و بیان بیشتر) به پایان برد. او با خواندن آثار افلاطون و فیثاغورس به این نتیجه رسید که معرفت حسی، سطحی و ناقص است. بارکلی در فلسفه انگلیس به مثابه مالبرانش (۱۷۱۵-۱۶۳۸) در فلسفه فرانسه بود.

جان لاک بیش از دیگر تجربه گرایان در این حوزه (معرفت شناسی) تلاش کرد. او رساله ای با عنوان پژوهشی در فهم بشری نوشت و مباحث عمیقی (مانند علم درونی) را وارد معرفت شناسی کرد. او به این خاطر که در تجربه گرایی اش به پای پوزیتیویست ها نمی رسید، تصدیقات عقلی را نیز پذیرفت. هیوم منشأ شناخت را به دو گروه داده های مستقیم تجربه و انطباعات تقسیم کرد و غیر از این دو قسم را بی معنای دانست؛ ولذا فقط تفکری را که متعلقش امور واقع و یا نسبت باشد، می پذیرفت. امور واقعی، همان تجربیات هستند و نسبت، همان اعداد و ریاضیات است؛ بنابراین او فقط گزاره های تجربی و ریاضی را معنادار می دانست. (یوسف، تاریخ الفلسفه الحدیثه، ص ۱۴۴ به بعد)

دکارت را باید عقل گرا دانست. او در آثاری مثل تأملات و گفتار در روش، به فصولی از معرفت شناسی پرداخت، سیر از شکّ مطلق به یقین را تبیین کرد و تصوّرات بدیهی و معیار را برای اولین بار - با تکیه بر نظرات ارسطو- مطرح کرد. دکارت، علم (science) را در تمامیت آن، شناختی حقیقی و بدیهی می داند. (دکارت، فلسفه دکارت، ص ۹۱) وی، تصوّرات را به فطری و اکتسابی و موهوم تقسیم می کند و تنها فطریات را به دلیل وضوح و تمایز، غیر قابل تردید می داند و آنها را مبنای تفکر و اندیشه محسوب می کند. (دکارت، تأملات، صص ۶۲-۳۵ و ۱۲۵، فروغی، ص ۲۳۰، یوسف، تاریخ الفلسفه الحدیثه، ص ۶۴)

دکارت معتقد بود شک را تنها در اشتغال به تفکر و نظاره (contemplation) به حقیقت باید به کار گرفت. (دکارت، فلسفه دکارت، ص ۲۲۸) او درباره ابطال شک و

شروع حرکت به سمت یقین می‌گوید: ما در حال شک کردن نمی‌توانیم بدون این که وجود داشته باشیم، شک کنیم؛ این نخستین شناخت یقینی است که می‌توانیم به دست آوریم و پس از آن به تمایز نفس و بدن یا آنچه می‌اندیشد و آنچه جسمانی است پی می‌بریم. (دکارت، فلسفه دکارت، ص ۲۳۲)

اسپینوزا، مساله بداهت را پذیرفت و از بین تئوری‌های صدق، نظریه تلائم و سازگاری (coherene theory) را ترجیح داد؛ او راه‌حل دکارت را در صدق (وضوح و تمایز) پسندید و از دوگانگی ذهن و خارج به این مطلب که هر دو (ذهن و خارج) جنبه‌هایی از شیء واحدند منتقل شد؛ تا مطابقت، موضوعاً منتفی گردد و در باب حقیقت نیز هماهنگی را مطرح کرد؛ یعنی یک حکم وقتی صادق است که با نظام هماهنگی که واقعیت را تبیین می‌کند، هماهنگ باشد. (فروغی، ص ۳۶؛ یوسف، تاریخ الفلسفه الحديثه، ص ۱۰۸)

جان لاک، معتقد بود فلسفه را باید از معرفت‌شناسی شروع کرد. او در بخش تصورات با استعداد فطری مخالفتی نداشت اما معتقد بود که انسان نسبت به همه علوم این استعداد را دارد؛ ولی با این که پاره‌ای از تصورات از ابتدای تولد در ذهن موجود باشند مخالف بود. (لاک، تحقیق در فهم بشر، ص ۱؛ بزرگمهر، ص ۱۸؛

لایب نیتز در علوم مختلفی صاحب تبخّر بود و از جمله در ریاضیات ابداعاتی داشت. او همچنین در معرفت‌شناسی مسایل جالبی را مطرح کرد؛ از جمله، او بود که قضایای تحلیلی و ترکیبی را اولین بار وارد مباحث این علم نمود و تعریف قضیه را به صورت مستوفی بررسی کرد. (راسل، تاریخ فلسفه، ج ۲، ص ۸۱۶ و ۸۱۷) از کارهای او نقد کتاب‌های جان لاک بود؛ اما به علت مرگ جان لاک همت خود را صرف نگهداری کتب لاک کرد. از آثار او می‌توان تأملات در معرفت و حقیقت معانی، گفتاری در مابعدالطبیعه، روش جدید در طبیعت و اتصال جوهر و مباحثی در فهم انسانی را نام برد.

بارکلی، مفاهیم کلی و عالم و ماده جسمانی را منکر شد. او معتقد بود آنچه در خارج است، جزئیات هستند و یک لفظ، زمانی کلی می‌شود که علامت معنای کلی قرار داده شود و ما آن را نمودار علامت کلیه تصورات جزئی دیگر قرار دهیم. (بارکلی، ص ۸-۱۱) بارکلی در مورد عالم و ماده جسمانی، معتقد است آنچه حقیقت دارد تصوراتی است که در ذهن ما یا روح و یا موجود مجرد می‌آید؛ اما علاوه بر وجود ما، خداوند وجود دارد. موجود مادی و جسمانی دارای ابعاد سه‌گانه، قابل اثبات نیستند بلکه مورد انکارند و این تصورات موجود در ذهن ما، یا ساخته ذهن ما هستند و یا ساخته خدا؛ نه برگرفته از موجودات خارجی. (بارکلی، ص ۲۴-۲۲)

هیوم معتقد بود قبل از پرداختن به واقع، باید طریق واقع را شناخت - که ذهن آدمی است - تا حدود و ثغور فهم روشن گردد. همچنین او معتقد بود که قضاوت درباره یقین و مطابقت خطا است. (هیوم، ص ۱۲۳)

کانت متفکری تاثیرگذار در غرب و نماینده تلاقی عقل‌گرایی و تجربه‌گرایی انگلیسی است و با اینکه در سنت عقل‌گرایی رشد کرده بود، با نوشته‌های هیوم از خواب جزم‌گرایی بیدار شد. (کانت، تمهیدات، ص ۸۹) فلسفه کانت منحصر در ذهن‌شناسی است اما ذهن‌شناسی وی فقط معرفت‌شناسی نبود بلکه برخی مباحث هستی‌شناسی علم را نیز دربرداشت. (کانت، تمهیدات، ص ۱۷۵) مقولات وی حاوی مباحث مهمی است. او نحوه رسیدن به تصدیقات را بر این مبنا کاملاً مورد دقت قرار داد. مکاتبی همچون پوزیتویسم، اگزیستانسیالیسم و فنومنولوژیسم در قرن نوزدهم و بیستم، تأثیرات جدی از کانت پذیرفتند.

مقطع چهارم: فلسفه‌های معاصر در قرن نوزدهم و بیستم^۵

دوران معاصر، شاهد فعالیت بیشتر و جدی‌تر در عرصهٔ معرفت‌شناسی است. انتشار آثار فراوانی با عنوان‌های Epistemology و Theory of Knowledge شاهد بر این مدعاست. فلسفه پراگماتیسم توسط چارلز ساندرس پیرس (Charles Sanders Peirce) به عنوان نظریه معنا مطرح گردید. وی از واقع‌گرایی علم و فلسفه دفاع کرد و با نظریه نام‌گرایی و اصالت تسمیه رایج در فلسفه جدید و آمپریسم مخالفت ورزید. ارتباط بین تصور و عمل، دستاورد دیگر این فلسفه بود. ویلیام جیمز (دومین شخصیت فلسفه پراگماتیسم) بیش از پیرس وارد حوزه معرفت‌شناسی شد و اصالت فایده و عمل را یکی از تئوریهای صدق برشمرد. وی هرچند در سخنرانی ششم کتاب پراگماتیسم با عنوان درک پراگماتیسم از حقیقت، بر مبنای حکیمان پیشین صحنه گذاشت و تئوری مطابقت را پذیرفت، اما پراگماتیسم را در فرایند تحقیق لازم دانست.

فلسفه‌های معاصر، یعنی اگزیستانسیالیسم و پوزیتیویسم و گرایش‌ها و رویکردهای مختلف آنها (مانند پدیدارشناسی هوسرل، هرمنوتیک فلسفه هایدگر، فلسفه علم پوپر و فلسفه تحلیل زبانی ویتگنشتاین متأخر) فراتر از مکاتب پیشین، مبانی معرفت‌شناختی خود را منقح ساختند. مسأله استقراء و دیدگاه‌های اثبات‌گرایی، تأیید‌گرایی، ابطال‌گرایی و ابزارانگاری، مبحث گسترده‌ای را در فلسفه علم گشودند. همچنین مسأله شناخت متون و شناساندن آنها به دیگران در هرمنوتیک فلسفی، زوایای جدیدی را باز کرد و همانند فلسفه تحلیل زبانی، مسایل جدیدی را در معرفت‌شناسی آشکار ساخت. مکاتب مدرنیسم و پست مدرنیسم با تفکر تجربه‌گرایی و نسبی‌گرایی جدید در جهان غرب حضور جدی یافتند و بسیاری از مباحث جدید در عرصه‌های کلامی و فلسفه دین - مانند رابطه علم و دین، عقل و دین و... - بر پایه اصول معرفت‌شناختی نهاده شد.

پاره‌ای از متفکران و پژوهشگران غربی، در این مقطع، آثار مستقل معرفت‌شناسی نگاشتند؛ برای مثال: رودریک چیشلم کتاب نظریه معرفت را با سرفصل‌هایی همچون ارزیابی معرفتی، یقینیات و بدیهیات، معلوم مستقیم، حقایق عقلانی، معلوم غیرمستقیم، شکاکیت، حقیقت و تئوری‌های آن و مسأله معیار منتشر کرد. کتاب‌های دیگری نیز جهت استخراج و استنباط نظام‌های معرفت‌شناختی از دیدگاه فلاسفه یونان باستان و قرون وسطی و عصر جدید مانند افلاطون، ارسطو، آکوئیناس، لاک، هیوم، کانت و... عرضه گردیده است.

می‌توان ویژگی‌های مقطع چهارم را به شرح ذیل بیان کرد:

۱. تحقیق و تدوین و انتشار آثار مستقل معرفت‌شناسی و ارایه نظام کامل آن؛
۲. استنباط و استخراج نظام‌های معرفت‌شناختی فلاسفه پیشین؛
۳. بهره‌گیری فلسفه، دین پژوهی و نیز علوم طبیعی و انسانی معاصر از مباحث معرفت‌شناختی.

مقایسه تاریخچه معرفت‌شناسی در جهان اسلام و غرب

معرفت‌شناسی در جهان اسلام دارای دو مقطع است. این دو مقطع شبیه به مقطع سوم و چهارم تاریخچه آن در غرب می‌باشد؛ یعنی از همان ابتدا فصول یا رساله‌های مستقلی به این علم اختصاص داده شده بود.

نکته دیگر این که در غرب (چه در یونان باستان و چه دوران معاصر)، شکاکان و نسبی‌گرایان سبب توجه و اهمیت دادن فیلسوفان به معرفت‌شناسی بودند، اما در جهان اسلام چنین نبوده است. متکلمان، منطقیین و فلاسفه اسلامی به صورت مستقل متوجه نیاز مباحث به مسائل معرفت‌شناسی بوده‌اند. در جهان غرب سفسطائیان و شکاکان، انگیزه طرح مسائل معرفت‌شناسی از سوی سقراط و ارسطو بوده‌اند و در طول هشت قرن (مرحله سوم از مقطع دوم) این مباحث به حاشیه رانده شد و بعدها با ظهور

شکاکیت جدید، دوباره انگیزه طرح و پی‌گیری این مسائل به وجود آمد. در دنیای معاصر نیز پست‌مدرن‌ها و نسبی‌گرایان مدرن انگیزه طرح مجدد معرفت‌شناسی شده‌اند؛ اما در دنیای اسلام پرداختن به این مسایل با انگیزه وجود شکاکان در زمان‌های مختلف صورت نگرفته است؛ بلکه اندیشمندان اسلامی در مباحث فلسفی و علمی، خود را محتاج قواعد و قوانینی در رابطه با صیانت فکر از خطا در ماده می‌دیدند و مسایل آن را مورد دقت قرار می‌دادند.

توضیحات

۱. شک‌گرایی آکامیک پس از مرگ افلاطون، در آکادمی او شکل گرفت.
۲. منظور از فلسفه کلامی، نظام فلسفی تابع نظام کلامی است.
۳. در این قسمت از آثار زیر استفاده شده است: حسن معلمی، نگاهی به معرفت‌شناسی در فلسفه غرب، تهران، موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر ۱۳۸۰؛ و همو، نگاهی به معرفت‌شناسی در فلسفه اسلامی، تهران، موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر ۱۳۸۰؛ فردریک کاپلستون، تاریخ فلسفه، تهران، سروش، ۱۳۷۰؛ Paul Edwards *Encyclopedia of philosophy*, New York: Macmillan
۴. با دقت در تاریخ این علم متفکران پیش از سقراط می‌توان ریشه معرفت‌شناختی برخی نظریات سقراط، افلاطون یا ارسطو را به حکمای پیش از سقراط نسبت داد؛ به عنوان مثال نظریه مثل افلاطون به عقیده ابن‌سینا، ابن‌رشد و دیگر متفکران، ریشه در تفکرات آثار حکمای اقدمین و از جمله فیثاغورس دارد. (ر.ک: خندان، ادراکات فطری، ص ۱۹).
۵. در این قسمت از منابع ذیل استفاده شده است: ویلیام جیمز، پراگماتیسم، ترجمه عبدالرحیم رشیدیان؛ فردریک کاپلستون، تاریخ فلسفه، ج ۷ و ۸ و ۹؛ عبدالحسین خسروپناه، درسهای تاریخ فلسفه غرب، ج ۴.

منابع و مأخذ

- ابراهیمی دینانی، غلامحسین. قواعد کلی فلسفی در فلسفه اسلامی. تهران: انجمن فلسفه ایران. ۱۳۵۸.
- ابن سینا، حسین ابن عبدالله. الاشارات و التنبیها. به اهتمام محمود نهایی. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۹.
- _____ النجاه. قم. المكتبة المرتضویة، ۱۳۵۷ ش، ج ۲.
- بارکلی، جرج. رساله در اصول علوم انسانی. ترجمه منوچهر بزرگمهر و یحیی مهدوی. تهران: نشر دانشگاهی، ۱۳۷۵.
- بزرگمهر، منوچهر. فلاسفه تجربی انگلستان. تهران: انجمن فلسفه ایران، ۱۳۶۲.
- جیمز، ویلیام. پراگماتیسم. ترجمه عبدالکریم رشیدیان.
- حلی، حسن بن یوسف. کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد. قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۲۲ ق.
- خامنه‌ای، سیدمحمد. سیر حکمت در ایران و جهان. تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۰.
- خسرویناه، عبدالحسین. درسهای تاریخ فلسفه غرب، ج ۴، مؤسسه امام صادق ۱۳۸۴.
- خندان، علی اصغر، ادراکات فطری، قم: طه، ۱۳۸۳.
- دکارت، رنه. تأملات در فلسفه اولی. ترجمه احمد احمدی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۹، ج ۲.
- _____ فلسفه دکارت. ترجمه منوچهر صانعی. تهران: الهدی، ۱۳۷۶.
- رازی، فخرالدین محمد. البراهین. تصحیح محمد باقر سبزواری. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۱.
- _____ المباحث المشرقیه. قم: بیدار، ۱۴۱۲ هـ.
- _____ تفسیر کبیر. تهران: دارالکتب الاسلامیه، بی تا، ج ۲.
- _____ شرح عیون الحکمه. تهران: مؤسسه الصادق، ۱۳۷۳.
- رازی، فخرالدین محمد. شرح عیون الحکمه. ج ۳. طهران: مؤسسه الصادق، ۱۳۷۳ ش.
- راسل، برتراند. تاریخ فلسفه غرب، ترجمه نجف دریابندی، تهران انتشارات پرواز، ۱۳۶۵.
- ربانی گلپایگانی، علی. ایضاح المراد فی شرح کشف المراد. ج ۱. قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۳۸۳.
- زیدان، محمود. نظریه المعرفة بین مفکری الاسلام و فلاسفة العرب المعاصرین. بیروت: دارالحفصة العربیة. [بی تا]
- سبزواری، حاج ملاهادی. شرح المنظومه. قم: لقمان، ۱۳۷۲ هـ، و زیری، ۳۷۰ برگ (نسخه خطی).
- سهروردی یحیی بن حبیب. مجموعه مصنفات. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳ ش.
- شریف، میرمحمد. تاریخ فلسفه در اسلام. ج ۱. ترجمه زیر نظر نصراله پورجوادی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲.
- شیرازی، صدرالدین (ملاصدرا). آگاهی و گواهی (رسالتان فی التصور و التصدیق). مهدی حائری یزدی. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی ایران، ۱۳۶۷.
- _____ اسفار الاربعه. بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۰ هـ
- _____ المظاهر الالهیه. تحقیق سیدجلال الدین آشتیانی. قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۷، ج ۲.
- _____ تفسیر القرآن الکریم. تحقیق محمد خواجوی. قم: انتشارات بیدار.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین. اصول فلسفه و روش رئالیسم. قم: صدرا، ۱۳۷۲، ج ۳.
- _____ نهاییه الحکمه. قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۶ هـ، ج ۱۳.

- طوسی، نصیرالدین. تجرید الاعتقاد. تهران: مفید، ۱۳۶۵ - ۱۳۷۷.
- _____ شرح الاشارات و التنبیها. قم: نشر البلاغه، ۱۳۷۵.
- _____ نقداً المحصل. تهران: انجمن حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۶۱.
- عبدالمهیمن، احمد. نظریه المعرفة بین ابن رشد و ابن عربی. اسکندریه: دارالوفاء. [بی تا]
- غزالی، ابوحامد. المنقذ من الضلال. تحقیق رفیق العجم. بیروت: دارالفکر اللبانی، ۱۹۹۴م.
- _____ تهافت الفلاسفه. بیروت: دارالمشرق، ۱۹۹۰م. ج ۴.
- _____ محک النظر. تحقیق علی بوملحم. بیروت: مکتبه الهلال، ۱۹۹۳م.
- _____ معیار العلم. بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۰هـ
- فارابی. التنبه علی سبیل السعاده. جعفر آل یاسین. تهران: حکمت، ج ۱ در ایران، ۱۴۱۲هـ .
- _____ الجمع بین رأی حکیمین. تحقیق البیرنادی. تهران: الزهراء، ۱۴۰۵هـ ج ۲.
- _____ المنطق عند الفارابی. تحقیق رفیق العجم. بیروت: دارالمشرق، ۱۹۸۵م.
- فخری، ماجد. سیر فلسفه در اسلام. ترجمه زیر نظر نصراله پورجوادی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۲.
- فروغی، محمدعلی. سیر حکمت در اروپا. تهران: زوار، ۱۳۷۶، ج ۲.
- کاپلستون، فردریک. تاریخ فلسفه، ج ۵. ترجمه امیر جلال‌الدین اعلم. تهران: سروش و انتشارات علمی و فرهنگی ۱۳۷۰، ج ۲.
- _____ تاریخ فلسفه، ج ۱. ترجمه جلال‌الدین مینوی. تهران: سروش و انتشارات علمی و فرهنگی ۱۳۶۲.
- _____ تاریخ فلسفه، ج ۷ و ۸ و ۹، انتشارات سروش و علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶.
- کانت، تمهیدات. ترجمه غلامعلی حداد عادل. تهران: مرکز نشر دانشگاهی. ۱۳۶۷.
- کربن، هانری. تاریخ فلسفه اسلامی. ترجمه جواد طباطبایی. تهران: انتشارات کویر، ۱۳۷۷.
- لاک، جان. تحقیق در فهم بشر. تلخیص پرنیکل پتیسون. ترجمه دکتر رضازاده شفق. تهران: کتابفروشی دهخدا. ۱۳۸۰.
- معلمی، حسن. نگاهی به معرفت‌شناسی در فلسفه اسلامی، تهران: موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۰.
- _____ نگاهی به معرفت‌شناسی در فلسفه غرب. تهران: موسسه فرهنگی دانش و اندیشه، ۱۳۸۰.
- یاسپرس، کارل. آگوستین. ترجمه محمدحسن لطفی. تهران: خوارزمی، ۱۳۶۳.
- یوسف، کرم. تاریخ الفلاسفه الحدیثیه. دارالقلم، بیروت، بی تا.
- Paul Edwards. *Encyclopedia of Philosophy*. New York: Macmillan Publishing